

# جشنواره فرهنگی و هنری ۳۱۳

## ویژه میان پرده های نمایشی کوتاه و سرود

### دیوونه جبهه

راوی: جنگ بود و جنگ و یک جنگ تمام عیار

و دفاع مقدسی که ملت ایران با رفتن به جبهه برای دفاع از قرآن و اسلام و ایران عزم آن را کرده بودند یک طرف ارتش و سپاه و یک طرف نیروهای مردمی و بسیج پر افتخار که رفتن نوجوانان و جوانان به جبهه قصه های خودشو داشت و داستانهای زیبایی را شکل می داد.

رفتن به جبهه یکی از نوجوانان به جبهه راه با هم بینیم

پرده اول

دو تا دوست و پسر عمو در حال گفتگو با هم

علی لباس بسیج به تن داره و جواد لباس عادی خانه و محله

جواد: علی خوش بحالت هر وقت اراده می کنی میری به جبهه... من تا حرف جبهه

رو می زنم با یک کمر بند ۴۸ متری روبرو میشم و دریای خروشان اشکهای مادرم

که مثل یک سیل عظیم می افتد به جونم ... دیوونه شدم دیوونه

علی : آره باید دیوونه شد... باید نقش بازی کنی ... پسر بلند شو بریم ... پیدا کردم

جواد: چی ؟ چی رو پیدا کردی؟ خوب به من هم بگو

علی: باید دیوونه بشی

جواد: آخه آدم حسابی ۲ ساعت با تو دارم درد و دل می کنم اونموقع تو از

دیوونگی و خل بازی حرف می زنی

علی : کارت نباشه هر چی گفتم باید گوش کنی... فهمیدی ! اگر می خوای بری

جبهه باید تلاش کنی آقا پسر

جواد : بگو چیکار کنم

علی در حالیکه از صحنه بیرون می روند می گه : بین باید

صدا کم می شه

صدای موزیک انفجاری و بالا

پرده دوم

جواد روی صندلی رفته و بلند می گه در حالیکه دستاشو باز کرده به شکل هواپیما

جواد : من هواپیمای اف ۵ هستم می خوام برم کاخ صدامو بمباران کنم

مادر جواد از توی حیاط (پشت صحنه)

صدای مادر: مگه دیوونه شدی بچه بالا پشت بوم چیکار می کنی... بیا پایین

جواد: من یک هواپیمای جنگی ام همه مراقب باشید که اشتباهی شما را بمباران نکنم... صدای هواپیمای جنگی پخش می شه ... و جواد با دهان در می آورد...

جواد: ننه علی سلام ... چطوری پیرزن

ننه از پشت صحنه:

ننه علی: پیرزن باباته ... نود سال هم شد سن

جواد: می خوام بیایم خواستگاریت ... خانم خانما

ننه علی: وا این حرفا چیه پسره خل و چل... هزار تا خواستگار روزی میاد جلوی خونم و جواب رد می گیره اون وقت تو یک الف بچه ... می خوای شوهر من بشی؟

جواد: الان از عشق تو می پریم با هواپیما توی حوض خونه...

ننه علی: اگر جرات داری پیر ... تا جوونت در بیاد بی حیا!

جواد از روی صندلی می پره و صدای درد و ناله ازش بالای بالا می ره

پرده سوم - مطب دکتر

جواد: فکر کنم یکی از پاهام شکسته آقای دکتر شما متخصص بال و بدنه هستید

دکتر: نه پسر من دام پزشک هستم

جواد: موشک پاتریوت به بالم خورده دکتر جون می بینی

پدر: آقای دکتر دست به دامنت بچه م حسابی دیوونه شده .... یه کاری بکن

دکتر: پدرم من دام پزشک هستم و شما اشتباهی اومدید اینجا

علی: آقای دکتر پزشک پزشکه چه فرقی می کنه این پسر عموی من هم جنون گاوی گرفته

دکتر: نه جنون آنی گرفته ، جنون آنی می فهمی

پدر: خوب باید چکار کنیم

دکتر: کاریش نمی شه کرد ... فکر کنم عاشق شده باید مشکل شو حل کنید بهتر  
یک روانپزشک اونو ببینه

علی: آقای دکتر خودتون یک آمپول بزنید خلاص

دکتر: بچه جون ... بهت گفتم من دامپزشکم دوست شما هم ظاهرا حرف میزنه  
پدر: آقای دکتر پاهاش شکسته..

دکتر: نه ... پانسمان می کنم ببریدش

پدر جواد: آقای دکتر جنون آنی درمان داره ؟

دکتر: آره باید ببینید چی می خواد براش فراهم کنید

علی: آقای دکتر عاشق شده عاشق

پدر: این مزخرفات چیه داری میگی؟

دکتر: آره درست میگه عاشق شده

پدر: آخه عاشق چی

علی: جبهه بابا می خواد بره جبهه

پدر: این همه بازی درآورده و دیوونگی می کنه برای جبهه!

جواد: یا می رم جبهه یا این بار از طبقه سوم خودمو پرت می کنم...

پدر: نه اینکارا لازم نیست پسر خوبم فرمتو امضا می کنم بری... فقط

جواد بلند میشه و میگه: فقط چی؟

پدر جواد: قول بدی اون جلوی جلونی ... بابات از دار دنیا همین یک بچه رو

داره... (حس گریه می گیره)

جواد: قول میدم

علی: عمو جون قول میدی تا بغداد بیشتر نره... همه می خندند... و صدای مارش

عملیات پخش می شه